

« امام محمد فخرالدین رازی » در مثنوی

مهدی سیاح زاده

در داستان نخجیران مثنوی، وقتی خرگوش با حيله و تزوير شير را در چاه مي افکند، رقص کنان به سوي نخجیران مي رود. در اين هنگام گویا مولوی به یاد آن دیندارانی می افتد که خود را گرفتار نفس کرده اند و به چاه مذلت افتاده اند. این است که می گوید: آیا این برای انسان ننگ نیست که نفس، او را فریب دهد و ایمان او را بگیرد؟ با چنین ننگی، آیا می توان خود را افتخار دین و شریعت نامید؟:

در چنان ننگی و آن گه این عجب

فخر دین خواهد که گویندش لقب

۱۳۵۰/۱

در باره ی این بیت، حرف و حدیث بسیار است. عده ای معتقد هستند که نظر مولوی از بیان این واژه ی « فخر دین»،

بطور عام کسانی هستند که خود را شریعتمدار و فقیه می دانند ولی هنوز گرفتار نفس درون خود هستند و با حیلہ های او به چاه بدنای می افتند.

برخی دیگر اعتقاد دارند که این « فخر دین » همان امام محمد فخرالدین رازی ، اندیشمند و فیلسوف معروف است که هم دوره پدر مولوی در بلخ بوده است. در شرح زندگی مولوی گفته اند که خانواده ی او در آغاز در بلخ می زیستند. خود مولوی تا سن ۱۳ سالگی در همان شهر و یا شهر های اطراف مانند سمرقند بزرگ شد. پدر مولوی «بهاء الدین ولد» معروف به «سلطان العلماء»، یکی از روحانیون نامدار در آن دیار بود که پیروان و نفوذ کلام بسیاری داشت. هنگام وعظ او انبوه کثیری از مردم حضور می یافتند. می گویند که سلطان العلماء با فخر الدین رازی سرناسازگاری داشت. ابو عبدالله محمد رازی ملقب به امام فخر رازی (فخرالدین رازی- وفات ۶۰۶ هجری) فیلسوف و متکلم برجسته ای در عصر خوارزمشاهیان بود. او معلم سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه ایران بود و از نفوذ کلام بسیار نزد شاه برخوردار بود. مولوی هنوز خردسال بود که گویا بین سلطان العلماء و امام فخر رازی اختلافاتی پیش آمد. آنطور

که می نویسند، پدر مولوی هنگام وعظ و خطابه های پر شور خود بر امام فخر رازی می تازید و ایراد های بسیاری بر او می گرفته است. همین موضوع اسباب کدورت آن فیلسوف نامدار را فراهم کرده بود. برخی از شرح حال نویسان مولوی معتقدند که بدگویی امام فخر رازی از پدر مولوی، نزد پادشاه سبب شد که سلطان العلماء، تصمیم گرفت همراه خانواده اش از بلخ مهاجرت کند. قابل ذکر است که بعد از مدتی کوتاه، لشکر مغول به پایتخت آن زمان یعنی شهر بلخ حمله ی وحشیانه ای کرد و همراه با قتل عام مردم، شهر را با خاک یکسان کرد. مهاجرت خانواده ی مولوی در آن هنگام، باعث شد که دنیای ما از وجود عارف ترین عارفان جهان محروم (مولوی) نشود.

این است که برخی از مثنوی شناسان اعتقاد دارند که

بیان مولوی در این بیت همان امام فخر رازی است.

در چنان ننگی و آن گه این عجب

فخر دین خواهد که گویندش لقب

۱۳۵۰/۱

اما به گفته ی استاد عبدالحسین زرین کوب، در کتاب

«سر نی»، اصل مطلب اختلاف این دو عالم اسلامی نادرست

است و بیشتر ناشی از تخیلات برخی از شرح حال نویسان مولوی است. به نظر می رسد که این نظر بیشتر با واقعیت مطابقت داشته باشد.

به هر روی از دید مولوی این که فقط انسان را «فخر دین» بدانند، مهم نیست. بسی فخرالدین ها که در ظاهر، عوام بر آن ها اقتدا می کند، ولی در باطن حتی همدست شیطانند.

چون بسی ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست

۳۱۶/۱

کسی که گرفتار نفس است، حتی اگر به ظاهر فخر دین باشد، حتی اگر شیر باشد، سرانجام همین نفس مانند خرگوش، او را به چاه بدنامی خواهد انداخت.
